

## از فلسفه سیاسی تا حقوق اساسی

### دکتر سید محمد هاشمی<sup>۱</sup>

**چکیده:** فلسفه سیاسی اندیشه خردمندانه‌ای است که درباره جامعه سیاسی و پدیده‌ها و گروه‌های متنوع اجتماعی مربوط به آن بکار می‌رود. غرض اصلی و عمده فلسفه سیاسی شرح و وصف تحلیلی و ارزیابی جوامع و آیین زندگی سیاسی و شیوه زمامداری است.

حقوق اساسی در معنای اصلی عبارت از سازماندهی و ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز بین عوامل قدرت و آزادی در هر جامعه سیاسی است. در جوهره قدرت استیلا و در جوهره آزادی رهایی است.

جامعه سیاسی پدیده‌ای است که در آن، قدرت جمعی و آزادی فردی همواره در تقابل و تنازعند؛ در حالی که وجود همزمان و اجتناب‌ناپذیر این دو عنصر اصیل اقتضا می‌کند که نوعی تعامل منطقی و خردمندانه بین آنها برقرار باشد تا صلح و دوستی و عدالت را، به عنوان کمال مطلوب جامعه انسانی، به‌ارمغان بیاورد.

هدف حقوق، عدالت و وظیفه آرمانی حکومت، انتظام امور برای نیل به آن می‌باشد. حقوق، با مدنظر قراردادن عدالت، ناظر بر روابط گوناگون افراد و جوامع است و سیاست ارائه‌کننده اعمال قدرت در جامعه سیاسی است.

در این مقاله بین رشته‌ای، نویسنده کوشیده است تا با نگاهی به نظریات ارائه شده توسط فیلسوفان سیاسی درباره مفاهیمی چون قدرت، آزادی، جامعه و حکومت، زمینه‌های پدیدار شدن رشته حقوق اساسی را مورد مطالعه قرار دهد.

**واژگان کلیدی:** فلسفه سیاسی، حقوق اساسی، قدرت، آزادی، جامعه سیاسی، جامعه مدنی، دموکراسی

## فهرست مطالب

مقدمه

### **بند اول : فلسفه سیاسی**

اول : فلاسفه قدیم یونان و جامعه سیاسی

دوم : فلاسفه جدید و قرارداد اجتماعی

الف : نگرش کلی به مفهوم قرارداد اجتماعی

ب : جامعه مدنی و دموکراسی

### **بند دوم : پدیده دولت**

اول : دولت و پدیده قدرت

الف : نظریه جامعه شناختی هنجارگرا

ب : نظریه مارکسیستی

ج : نظریه آنارشستی و تنفر از دولت

دوم : دولت و پدیده ارادی

الف : دولت، بر اساس اندیشه قرارداد اجتماعی

ب : دولت، بر اساس اندیشه نهادی

### **بند سوم : حقوق اساسی**

اول : ملازمه قدرت و آزادی

الف : خصیصه فردی و اجتماعی انسان

ب : سازش بین فرد و جامعه

دوم : انتظام عناصر قدرت و آزادی

الف : حقوق اساسی، در مقام بیان آزادی

ب : حقوق اساسی، در مقام تلفیق و آشتی بین قدرت و آزادی

سوم : قانون اساسی

**نتیجه گیری**

### مقدمه

انسان با استعداد‌های دوگانه تنهایی<sup>۲</sup> و معاشرت جویی<sup>۳</sup> خود، ذهن فلاسفه را همواره به خود مشغول ساخته است. این دو استعداد، هرچند که ظاهراً ضد یکدیگر به نظر می‌رسند، درحقیقت با هم در ارتباط و متلازمند؛ بدین معنی که از یک طرف، تنهایی انسان در استقلال فردی و خودمشغولی اوست و از طرف دیگر، میل به معاشرت در بین افراد مستقل، زندگی جمعی را به همراه می‌آورد. این دو حالت که هریک در جای خود اصالت دارد، نه تنها یکدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه دو قطب هستی بخش جامعه بشری به شمار می‌آیند.<sup>۴</sup>

با قبول ملازمه مذکور، انسان اجتماعی،<sup>۵</sup> مجموعاً در برگیرنده پدیده‌ای به نام جامعه می‌باشد. این جامعه، یا برآیند معاشرت جویی طبیعی انسانهاست که آنرا ((جامعه طبیعی))<sup>۶</sup> می‌نامند و یا انسانها به خاطر علائق و منافع مشترک و گوناگون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و حتی عقیدتی که دارند، با بکار انداختن اندیشه و هنر خود، آنرا بنا می‌نهند که اصطلاحاً «جامعه مدنی»<sup>۷</sup> نامیده می‌شود. این جامعه ممکن است همسان یا نقطه مقابل «جامعه سیاسی»<sup>۸</sup> باشد. با این ترتیب، جامعه مدنی و دموکراسی مفاهیم متداخلی به نظر می‌رسند که به عنوان یک دست‌آورد مطلوب، برخی جوامع آنرا تجربه و برخی دیگر برای تحقق آن با موانع سنتی و فرسوده پیرامون خود دست و پنجه نرم می‌کنند.

بررسی مجادلات متنوع مربوط به جامعه سیاسی، از نگرشهای فلسفی تا بعثت حقوق اساسی جالب توجه به نظر می‌رسد.

2. Solitude

3. Sociabilité

4. Nicolas Tenzer : Philosophie politique, P.U.F 1994, p 60.

5. Homme social

6. Naturelle. Société

7. Société civile

8. Société politique.

### بند اول : فلسفه سیاسی

جامعه سیاسی محور اصلی مطالعه اندیشمندان ژرف بین خصوصاً فلاسفه سیاسی از گذشته‌های دور تاکنون بوده است که پیرامون نقش آن در انسجام جامعه سیاسی و در مقابل حکومت به تجزیه و تحلیل پرداخته‌اند. فلسفه سیاسی اندیشه‌خردمندانه‌ای است که درباره جامعه سیاسی و پدیده‌ها و گروه‌های متنوع اجتماعی مربوط به آن بکار می‌رود. غرض اصلی و عمده فلسفه سیاسی شرح و وصف تحلیلی و ارزیابی جوامع و آیین زندگی سیاسی و شیوه زمامداری است.

جدال فلاسفه در مورد ظهور جامعه و دولت و یا مساله قدرت و بحث در تنازع و تضاد و یا تلازم بین اصالت فرد<sup>۹</sup> و اصالت جمع<sup>۱۰</sup> مجموعاً متکی به اهدافی است که سعادت بشریت در آن ملحوظ می‌شود. پدیداری جوامع و دولت‌ها، رابطه مستقیم یا با واسطه فرد و دولت، حاکمیت و حکومت، حقوق و قانون، حقوق و آزادیهای فردی و گروهی و نقش مثبت و منفی مردم در امر زمامداری، از موضوعات قابل توجه در جامعه سیاسی به‌شمار می‌رود که فلاسفه به تفاوت از سخن گفته‌اند.

### اول : فلاسفه قدیم یونان و جامعه سیاسی

یونانیان قدیم گونه‌ای از زندگی شهری سازمان‌یافته را نوع تکامل یافته زندگی جمعی به نام «دولت شهر» در نظر می‌گرفتند و آنرا مایه زندگی خوب و شایسته می‌دانستند. افلاطون و ارسطو این اشتراک نظر را داشتند که چون انسان ذاتاً حیوان اجتماعی است، جامعه سازمان یافته شهری یک نهاد طبیعی به حساب می‌آید.<sup>۱۱</sup>

به نظر افلاطون، کشور و دولت برای این وجود دارد که در خدمت نیازهای انسان باشد. زیرا آدمیان از یکدیگر بی‌نیاز نیستند و یار و یاور

9. Individualisme.

10. Collectivisme.

۱۱. فردریک کاپلستون: تاریخ فلسفه - جلد یکم (یونان و روم)، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین محتوی.

یکدیگرند. در مدینه مورد نظر افلاطون «خیر و مصلحت عموم» منظور اصلی است و بدین منظور وجود حکومت و قانون ضروری می‌باشد. حکومت می‌تواند در اختیار یک تن، تنی چند و یا عامه مردم باشد. در صورت رعایت قانون، حکومت فردی بهترین نوع، حکومت تنی چند در مرتبه دوم و حکومت عام بدترین نوع خواهد بود. برعکس، اگر جامعه بی‌قانون باشد، بدترین نوع، حکومت فرد خودکامه و ستمگر است، در حالی که حکومت عامه کمترین بدی را داراست. بدین ترتیب از نظر افلاطون، دموکراسی از همه حکومت‌های قانونمند بدتر و از همه حکومت‌های بی‌قانون بهتر است.<sup>۱۲</sup>

از نظر ارسطو نیز انسان مدنی‌الطبع است. وی به جای آنکه حکومت را حاصل بندوبست‌های زودگذر میان افراد پندارد، آنرا پدیدآورده کشتش پنهانی سرشت آدمی به همانندان خود می‌داند.<sup>۱۳</sup> براساس این اعتقاد، خانواده جامعه ابتدائی است که برای زندگی روزمره به وجود می‌آید. با پیوند چند خانواده، دهکده و با پیوند چند دهکده، مدینه (شهر) پدیدار می‌شود. این پدیداری آفریده طبیعت است و انسان بالطبع حیوان سیاسی است. بدین ترتیب، کسی که نمی‌تواند با دیگران زیست کند یا چندان به ذات خویش متکی است که نیازی به همزیستی با دیگران ندارد، عضو شهر نیست و از این رو، یا باید «د» باشد یا «(خدا)».<sup>۱۴</sup>

شهر جامعه سیاسی مطلوبی است که برآورنده زندگی کامل و تأمین‌کننده غایات طبیعی انسان است و دولت به عنوان مجری وظیفه خدمت به غایات انسانی، تشکیل می‌گردد. بنابراین، غرض دولت یا جامعه سیاسی عبارت از تحصیل بزرگترین خیر در عالیترین صور آن برای اعضای جامعه

۱۲. همان ماخذ: ص ۱۶۹

۱۳. ارسطو: سیاست، ترجمه دکتر حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران امیرکبیر ۱۳۶۴، ص ۱۷.

۱۴. همان ماخذ: ش ۱۲۵۳، ب، ص ۶.

سیاسی است.<sup>۱۵</sup> حکومت که بالاترین مرجع قدرت در تشکیلات دولت است به ناچار باید در دست شخص واحد (پادشاهی)، عده معدودی از اشخاص (آریستوکراسی) یا عده کثیری از همان اشخاص (جمهوری) باشد. در تمام این اشکال، اگر قصد اعمال قدرت تأمین منافع شخصی باشد همه‌اشان منحرف هستند. شکل منحرف پادشاهی توراتی، آریستوکراسی الیگارشی و جمهوری دموکراسی افراطی است. حکومت ستمگر آنست که فقط به راه تأمین منافع فرمانروا کشیده شود؛ الیگارشی فقط به صلاح توانگران و دموکراسی فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد.

ارسطو در مقام مقایسه بهترین نوع حکومتها از حکومت دموکراسی دفاع مشروط می‌کند و باتوجه به نظام طبقاتی موجود در زمان خود می‌گوید: اگر چه توده مردم هر فردشان از فضیلت کامل بی‌بهره باشد، چون گرد هم آیند مجموعاً و نه یکایک بیشتر از گروه کوچک دارای فضیلت می‌شوند.<sup>۱۶</sup> البته واگذاری مناصب عالی به توده مردم کار خطرناکی است؛ زیرا نادانی و بی‌انصافی آنان مایه زیانکاری و بیداد می‌شود. از سوی دیگر، محروم کردن ایشان از حکومت نیز خطر دارد؛ زیرا در کشورهایی که مردم تهیدست بسیار باشند، دشمنان بسیار برای حکومت فراهم می‌آورد. اما مردم عادی، بی‌آنکه خود برای اشغال مناصب مجاز باشند، حق دارند فرمانروایان را برگزینند و در پایان خدمت از آنان گزارش بخواهند؛ زیرا مردم چون گرد هم آیند و با نیکان و برگزیدگان درآمیزند می‌توانند به حکومت بیشتر سود برسانند و بهتر داوری کنند.<sup>۱۷</sup> به هر حال، برای جلوگیری از حکومت‌های خودکامه (فردی، گروهی و عمومی) ارسطو حاکمیت قانون را تجویز می‌کند و فرمانروایان را،

۱۵. مایکل ب فاستر: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد سیخ‌الاسلامی، جلد اول، قسمت اول افلاطون

اوارسطو، چاپ اول ۱۳۵۸، ص ۲۰۶

۱۶. ارسطو سیاست (یاد شده). ش ۱۲۵۱. ص ۱۲۷

۱۷. همان ماخذ: ص ۱۲۹

به جای تبعیت از هوی و هوسهای شخصی، به تبعیت از قانون دعوت می‌نماید؛ زیرا قانون خردی است که از همه هوسها گسسته است.<sup>۱۸</sup> در یونان باستان، شهروند به همه افراد بالغ اطلاق نمی‌شد و زنان و بردگان از آن مستثنی بودند. از طرف دیگر، دموکراسی، به خاطر محدوده کوچک جغرافیایی به عنوان ((دولت - شهر)) و با مجموعه محدود شهروندان آن به طور مستقیم اعمال می‌شد. در چنین جامعه کوچکی مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ساده‌ترین سطح خود قرار داشت تا جایی که ((جامعه مدنی)) صرفاً در قالب ((جامعه سیاسی)) متظاهر می‌شد.

### دوم: فلاسفه جدید، قرارداد اجتماعی و دموکراسی

قریب دو هزار سال پس از ((جامعه سیاسی)) و ((دولت - شهر)) یونان و گذر تاریخ از سلطنت مطلقه، از قرن شانزدهم به بعد اندیشه‌های سیاسی و مبارزات و مقاومتهای جسته و گریخته مردمی در هم آمیخت و دموکراسی جدید را با جلوه‌ای متمایز از دموکراسی باستان متظاهر ساخت و مردم را با آهنگ نوین خود به مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی خویش فراخواند. در انگلستان، بعد از انقلاب ۱۶۸۸، قدرت سلطنت فرو شکست و آیین مرجعیت سیاسی مردم بر حق الهی پادشاه پیروز شد. در فرانسه نیز انقلاب ۱۷۸۹ سلطنت مطلقه را بر سلطنت مشروطه و آنگاه به دموکراسی مطلق مبدل ساخت.<sup>۱۹</sup>

در این دوران، اراده و خواست مردم پایه اساسی تشکیل حکومت قلمداد گردید و این اراده و خواست، بار دیگر پس از سوفسطائیان<sup>۲۰</sup>، توسط

۱۸. همان مأخذ: ش ۱۲۸۷ الف، صص ۱۴۹-۱۵۰

۱۹. جان استوارت میل: تأملی در حکومت انتخابی - ترجمه علی رامین - چاپ اول، نشر نی ۱۳۶۹،

فلاسفه‌ای همچون توماس هابز<sup>۲۱</sup>، جان لاک<sup>۲۲</sup> و ژان ژاک روسو<sup>۲۳</sup> تحت عنوان ((قرارداد اجتماعی))<sup>۲۴</sup> عبارت‌بندی شد. وجه مشترک صاحب‌نظران این فلسفه سیاسی در «توجه به قدرت سیاسی بر مبنای نفع افراد و خرسندی عقلی آنان» بود؛ بدین معنی که افراد مردم، برای جبران کاستی‌های جامعه طبیعی، بنا بر مصلحت و اراده خویش قراردادی را می‌پذیرند که به موجب آن جامعه مدنی پی‌ریزی می‌شود و صلح و آرامش را برای همه افراد به ارمغان می‌آورد.

سیر اندیشه‌های سیاسی نشان می‌دهد که جامعه مدنی بر محوریت ائتلاف افراد انسانی دور می‌زند. این ائتلاف یا نشأت گرفته از طبیعت اجتماعی انسان‌ها می‌باشد که در این صورت، جامعه مدنی همان جامعه طبیعی است که به صورت متکامل ((دولت - شهر)) در آمده است و یا اینکه جامعه طبیعی اولیه با ابتکار خردمندان اعضا خود مبدل به جامعه سازمان‌یافته‌ای شده است که افراد در اندرون آن احساس امنیت، آزادی و آرامش خاطر می‌کنند.

از نظریات اندیشمندان قرون هفدهم تا نوزدهم چنین به دست می‌آید که افراد انسانی، در عین آنکه اجتماعی و نیازمند حکومتند، آنچنان ضعیفند که توان مقابله با این قدرت کبریائی را ندارند. با این ترتیب، نباید فرد را در مقابل حکومت تنها گذاشت. بر این اساس، حضور هیأت‌های حایل بین توده‌های بی‌نام شهروندان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود تا بدین وسیله زمینه مشارکت گروهی و مؤثر شهروندان در امور اجتماعی و سیاسی فراهم شود. این هیأت‌ها، در عین حال، به منزله رابط و وزنه تعادلی هستند که می‌توانند افکار و اندیشه‌های متنوع و مطرح در جامعه را نهادینه سازند و بدین وسیله راهگشای گفتگوی منطقی و مسالمت‌آمیز در یک نظام کثرت‌گرا و

۲۰. سوفسطائیان جماعتی از اهل نظر در یونان بودند که برای غلبه بر مدعی در مباحثه به هر وسیله مثبت

می‌شدند. شیوه این جماعت سفسطه (sophisme) نامیده می‌شود (فرهنگ معین، اعلام، ص ۸۲۴)

21. T. Hobbes.

22. Jean Lock

23. J.J. Rousseau

24. Contrat social.



دموکراتیک باشند. انجمنها، مجامع شغلی و صنفی، احزاب سیاسی و شوراهای محلی، نمونه‌های برجسته این هیأت‌های واسطه به‌شمار می‌روند که در صورت استقلال، می‌توانند سد محکمی در مقابل اقتدار حکومتی باشند.

دکترین هیأت‌های واسطه خصوصاً در قرن نوزدهم در ارتباط با توسعه مفاهیم دموکراسی و سوسیالیسم مطرح شده است. علاوه بر آن، حوادث سختی همچون بحران اقتصادی جهانی سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۲ با جریانهای فکری متعدد، جلوه جدیدی به این دکترین داد.

به نظر آلکسیس دو توکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹) یکی از نظریه‌پردازان اندیشه لیبرال و مؤلف کتاب ((دموکراسی در آمریکا)) بدون هیأت‌های واسطه که وی آنها را ((هیأت‌های ثانوی))<sup>۲۵</sup> می‌نامد، همچون مجامع و شوراهای محلی، دموکراسی واقعی وجود نخواهد داشت. وی دموکراسی را عبارت از حکومتی می‌داند که مردم از طریق عضویت در هیأت‌های واسطه و به صورت متشکل سرنوشت سیاسی خویش را رقم می‌زنند.

بر اساس اندیشه علمی مسیحیت، گروه‌های طبیعی انسانی، همچون گروه‌های خانوادگی و شغلی و انجمنهای مذهبی و علمی وجود دارد که هر یک در هیأت اجتماعی جایگاهی را دارا باشند. منفعت عمومی که در واقع دولت باید آنرا تأمین کند، از طریق همین گروهها تأمین می‌شود که مسؤولیت خاص آنها مکمل مسؤولیت دولت است. اندیشمندان مسیحی از آن تحت عنوان ((اصل معاونت))<sup>۲۶</sup> یا ((اصل تکامل))<sup>۲۷</sup> یاد کرده‌اند؛ بدین معنی که دولت قادر نیست همه کارها را به تنهایی انجام دهد. پس هیأت‌های واسطه دقیقاً برای آن هستند تا فراهم‌کننده رابطه فرد و دولت و بدین وسیله تأمین‌کننده منافع عمومی باشند.

لازمه هیأت‌های واسطه تنوع ایدئولوژی است و اصولاً دموکراسی مستلزم تعدد هیأت‌های واسطه می‌باشد، بدون آنکه هیأت برتری وجود داشته باشد.

25. Corps secondaires.

26. Principe de subsidiarité.

27. Principe de complémentarité.

البته، این هیأتها باید منافع عمومی را هدف نهائی خود قرار دهند تا بدین وسیله فضائی متعادل تمامی جامعه را در بر گیرد.

در نظامهای سیاسی معاصر، هیأتهای واسطه در اشکال گوناگون متظاهر می‌شوند که از بین آنها احزاب سیاسی، سندیکاها و گروههای فشار مؤثرترین نقش را بازی می‌کنند. این هیأتهای واسطه را می‌توان مبنای بنیانگذاری نهادهای دموکراتیک دانست که کشورهای مغرب زمین طی دو قرن گذشته آنرا تجربه کرده و بسیاری دیگر کشورها نیز تدریجاً به این اردوگاه سیاسی و فکری پیوسته‌اند.

با این ترتیب، جامعه مدنی و دموکراسی مفاهیم متداخلی به‌نظر می‌رسند که به‌عنوان یک‌دست‌آورد مطلوب، برخی جوامع آنرا تجربه می‌کنند و برخی دیگر برای تحقق آن با موانع سنتی و فرسوده پیرامون خود دست و پنجه نرم می‌کنند.

### **بند دوم: پدیده دولت**

در مورد پدیداری دولت نظریات متفاوتی ابراز شده است که می‌توان آنرا در دسته‌بندی ذیل مورد بررسی قرار داد:

### **اول: دولت و پدیده قدرت**

بر این اساس، مبنای وجودی دولت قدرت است که در ظهور و بروز آن‌نگرشهای خاصی وجود دارد: *پایان باغ علوم انسانی*

### **الف: نظریات جامعه‌شناختی و هنجارگرا**

این نظریات یا مبتنی بر واقعیت‌های موجود سیاسی و اجتماعی است (جامعه‌شناسی حقوقی) و یا متکی به تدابیری است که نظم اجتماعی را طلب می‌کند.

یک: نظریه لئون دوگی<sup>۲۸</sup>

بر اساس نظریه لئون دوگی استاد برجسته حقوق اساسی فرانسه :

- ۱- حقوق محصول همبستگی اجتماعی است؛ زیرا ضرورت زندگی اجتماعی چنین هنجاری را طلب می‌کند.
- ۲- زندگی جمعی نظم اجتماعی ضرورت اجتناب ناپذیر دارد و دولت مسؤولیت استقرار نظم اجتماعی را باید بر عهده داشته باشد.
- ۳- دولت برای استقرار نظم نیازمند قدرت است تا، با اتکاء به این قدرت، بتواند، با اعمال قواعد اجتماعی (حقوق) روابط مردم را تنظیم و همبستگی اجتماعی را سامان بخشد.<sup>۲۹</sup>

دو: نظریه ماکس وبر<sup>۳۰</sup>

تحلیل ماکس وبر، جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی، متفاوت با نظر لئون دوگی است. بر اساس این تحلیل: قدرت جوهره وجودی دولت است. این قدرت، با در نظر گرفتن هدف اعمال آن مشروع می‌باشد. ماکس وبر مبانی قدرت مشروع را به ترتیب ذیل دسته‌بندی می‌نماید:

- ۱- قدرت سنتی: این قدرت طی تحول تاریخی پای گرفته و انسان اجتماعی برای سامان یافتن زندگی خود آنرا طلب نموده است. بر این اساس، افرادی در رأس قدرت قرار گرفته و با به اطاعت درآوردن مردم، نظم و امنیت را برقرار کرده‌اند که افراد نیز، بی‌هیچ مقاومتی، آنرا پذیرا شده‌اند.
- ۲- قدرت منطقی: این قدرت معمولاً در یک رابطه مطلوب اجتماعی که همه افراد در برقراری آن نقش اساسی دارند، شکل می‌گیرد و مردم، بجای الزام، خودرا ملتزم به اطاعت می‌بینند، تا در زیر سایه آن زندگی جمعی همراه باصلحی را سپری سازند.
- ۳- قدرت کاریزماتیک<sup>۳۱</sup> (قدرت معنوی): این قدرت، معمولاً از سوی افرادی اعمال می‌شود که به طور فوق‌العاده به عنوان ((ناجی)) و ((قهرمان)) ((مورد

28. Léon Duguit (1859-1928)

29. Charles Cadoux : Théorie générale des institutions politiques, édition Cujas, 1969, p 134.

30. Max Weber (1864-1920).

ستایش افراد قرار می‌گیرند و با نفوذ معنوی خود، با عنوان‌کردن سعادت جامعه، مردم را مشتاقانه به اطاعت و اداری می‌سازند)).<sup>۳۲</sup>

**سه : نظریه هانس کلسن<sup>۳۳</sup>**

هانس کلسن، صاحب کتاب ((نظریه خالص حقوقی))<sup>۳۴</sup> که وی را پدر هنجارگرایی<sup>۳۵</sup> می‌نامند، اعتقاد دارد که حقوق علم منطقی است و سلسله مراتب حقوقی همراه با قدرتی است که در دست دولت مردم را به اطاعت وای دارد تا بر این اساس، زندگی همراه با صلحی را داشته باشند.

**ب : نظریه مارکسیستی**

این نظریه را که بنیانگذاران اصلی آن مارکس<sup>۳۶</sup> و انگلس<sup>۳۷</sup> می‌باشند، تحت عنوان ماتریالیسم دیالکتیک تاریخی می‌دانند. اصول و اهداف اساسی نظریه مارکسیسم را به ترتیب ذیل می‌توان خلاصه نمود:

دولت حاصل تاریخ سلطه طبقاتی است که ثروتمندان جوامع<sup>۳۸</sup> آنرا برای پاسداری از ثروت و اقتدار مادی خود در مقابل اکثریت فقیر و زحمتکش<sup>۳۹</sup> پیرامون خود تأسیس نموده‌اند. این تأسیس البته ربطی به منفعت همگان ندارد. با این ترتیب، می‌توان گفت که دولت از آن ثروتمندان و ابزار قدرت آنان و ذاتاً استثمارگر است.

هدف مارکسیسم تحلیل تدریجی و حذف دولت است که در مراحل ذیل قابل تحقق خواهد بود :

مرحله اول - دیکتاتوری پرولتاریا<sup>۴۰</sup> : در این مرحله زحمتکشان، طی یک انقلاب عمومی، با توسل به زور و خشونت، ثروتمندان را قلع و قمع و

31. Charismatique.

32. Charles Cadoux, op-cit, p 135

33. Hans Kelsen.

34. Théorie pure du droit -

35. Père de Normativisme.

36. Karle Marx (1818-1883)

37. Engles (1820-1895).

38. Bourgeois

39. Proletaires

40. La dictature du prolétariat

عملاً بورژوازی را از جامعه حذف می‌کنند. و بدین ترتیب، راه را برای حذف تدریجی دولت که پدیده‌ای زاید است، فراهم می‌سازند. در این مرحله:

۱- مالکیت فردی از بین می‌رود و جای آنرا به مالکیت جمعی می‌سپارد و اصلت جمع<sup>۴۱</sup> بر جامعه حاکم می‌شود.

۲- آزادیهای فردی در تمام زمینه‌ها و در جهت مصلحت زحمتکشان لغومی شود.

۳- نظام سیاسی بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا حاکم بر کلیه امور و شؤون جامعه می‌شود.

مرحله دوم - سوسیالیسم یا ((دولت زحمتکشان))<sup>۴۲</sup>: در این مرحله، پس از حذف کامل بورژوازی توسط دیکتاتوری پرولتاریا، دولت زحمتکشان تحت عنوان ((دولت سوسیالیستی)) اداره امور را بر عهده می‌گیرد. این دولت صرفاً متشکل از زحمتکشان جامعه است و با وجود آنکه بورژواها از تمام جهات خلع سلاح و فاقد قدرت شده‌اند، به خاطر آنکه هنوز اندیشه بورژوازی را در سر می‌پروراند، سپردن اداره امور حکومتی بدانان دور از احتیاط خواهد بود. در این مرحله که همه افراد با وضع یکسان کارگر محسوب می‌شوند، شعار (هرکس به اندازه کارش)<sup>۴۳</sup> حاکم می‌شود.

مرحله سوم - جامعه کمونیستی<sup>۴۴</sup>: در این مرحله که، پس از پشت سر گذاشتن سالیان متمادی، نسل بورژوازی به کلی برکنده شده است، همه افراد جامعه، با حذف کلاس اجتماعی، در وضع مشابه می‌باشند و در اینجا است که جامعه کمونیستی عملاً تحقق پیدا می‌کند و مردم با مشارکت جمعی خود (کمون)<sup>۴۵</sup> مشترکاً سرنوشت جمعی خویش را بدون نیاز به دولت بر عهده می‌گیرند. به قول لنین:

41. Collectivisme.

42. Etat prolétarien

43. A chacun selon son travail

44. Socétécommuniste

45. Commune.

در این مرحله آرمانی همه مردم به طور مساوی شعار آزادی سر خواهند داد و شعار «هرکس به اندازه نیازش»<sup>۴۶</sup> حاکم خواهد شد.<sup>۴۷</sup>

### ج: نظریه آنارشیستی و تنفر از دولت

آنارشیسم<sup>۴۸</sup> یا حکومت ناگرایی عبارت از اندیشه سیاسی است که مبنای آن بر جامعه بدون قدرت و دولت است. به عقیده آنارشیست‌ها، سازمان حکومت و قدرت دولت مانع اصل آزادی‌های بشری است.<sup>۴۹</sup> آنارشیسم قوانین دولتها را سرچشمه تجاوز و خاستگاه همه بدیهای اجتماعی می‌داند و به این دلیل خواستار از میان رفتن همه دولتها و هر نوع قدرتی است که بر مردم تحمیل می‌شود.<sup>۵۰</sup>

آنارشیست‌ها، بر خلاف آنچه معروف است، آشوب‌خواه و ((هرج و مرج طلب)) نیستند و جامعه‌ای بی‌سامان نمی‌خواهند. بلکه به نظامی می‌اندیشند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد و بهترین شکل آن ایجاد گروه‌های خودگردان است. آنارشیست‌ها بر آنند که گردش نظام اقتصادی در جامعه‌ای آزاد و خالی از زور بهتر خواهد بود و آنچه را که امروز دولت به زور انجام می‌دهد، گروه‌های داوطلب بهتر انجام خواهند داد و محدود کردن کردار فرد لازم نیست. زیرا، بشر بالذات به حالت آزادانه‌ای احترام به حقوق فرد گرایش دارد و پیگرد بزهکاران در جایی که بزهی روی می‌دهد، باید به سازمانهایی که خودبخود به وجود می‌آید و سپس از میان می‌روند، واگذاشته شود. آنارشیست‌ها همگی در برافکندن هر نوع دولت هم‌راند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند که شر آن کمتر از استبداد سلطنتی نیست.<sup>۵۱</sup>

46. A chacun selon ses besoin.

47. Charles Cadoux, op-cit, p 138.

48. Anarchisme.

۴۹. محمود مهرداد: فرهنگ جدید سیاسی، انتشارات هفته ۱۳۶۳، ص ۱۳

۵۰. داریوش آشوری: دانشنامه سیاسی، انتشارات مروارید، چاپ دوم ۱۳۷۰، ص ۴۰

۵۱. همان، ص ۴۱

دو نظریه پرداز برجسته این مکتب را باکونین<sup>۵۲</sup> (۱۸۷۶-۱۸۱۴) و کروپتکین<sup>۵۳</sup> (۱۹۰۵-۱۸۴۲) می دانند. کروپتکین در اثرش به نام ((حکومت ناگرایی)) می نویسد: ((حکومت ناگرایان درصدد حذف قدرت اند و حال آن که سوسیالیستها در جستجوی تصاحب آن. این تمایز از آغاز آنان را از یکدیگر جدا می سازد)). حکومت ناگرایان، مخصوصاً در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا فعال بودند و دست به اقداماتی مستقیم و خشونت بار نیز می زد.<sup>۵۴</sup>

### دوم: دولت و پدیده ارادی

بر اساس پدیده ارادی، افراد، با وجود آنکه هرکس به تنهایی اصالت دارد (اصالت فرد)<sup>۵۵</sup>، انسانها با خصیصه اجتماع پذیری<sup>۵۶</sup> خود با قید استقلال در امور فردی، برای سامان دادن زندگی جمعی، گرد هم می آیند و زندگی مشترک خود را با رضایت کامل سامان می بخشند. پدیداری ارادی را بر اساس نظریات ذیل می توان دسته بندی نمود:

#### الف: اندیشه قرارداد اجتماعی

قرارداد اجتماعی که همواره اصالت انسان<sup>۵۷</sup> را مدنظر دارد، مبنای تکوین زندگی مشترک انسانی است. در این خصوص، صاحبان اندیشه های سیاسی، دیدگاههای متفاوتی را ابراز داشته اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

#### یک: نظر توماس هابز

هابز در کتاب لویاتان<sup>۵۸</sup> زندگی انسانها را درنده خویانه و گرگ صفتانه توصیف می کند و معتقد است که برای رهایی از چنین وضعی، افراد با

52. Bakounin.

53. Koropotkin.

۵۴. دکتر باقر ساروخانی: فرهنگ علوم اجتماعی، انتشارات کیهان، چاپ دوم ۱۳۷۰، ص ۱۳.

55. Individualisme.

56. Sociabilité.

57. Humanisme.

یکدیگر موافقت می کنند که اختیار زندگی اشان در دست حاکم با کفایت و قدرتمندی قرار گیرد تا امنیت را برای افراد تأمین و نظم را در جامعه مدنی برقرار نماید. بنابراین تشکیل حکومت قرارداد اجتماعی و اراده گروهی شهروندان است. بر این اساس مردم به تشکیل دولت به یکی از طرق ذیل رضایت می دهند:

۱- دولت تأسیسی: دولت تأسیسی ناشی از تفاهم بین افراد و انعقاد قرارداد اجتماعی است. بر این اساس، افراد با انتخاب حکام در تأسیس حکومت مورد نظر خود ابتکار عمل دارند.

۲- دولت اکتسابی: دولت اکتسابی وقتی است که افرادی بدون کسب رضایت مردم و نوعاً از طریق زور مبادرت به تشکیل حکومت می نمایند. در این صورت نیز، چون دولت در اعمال قدرت خود نظم عمومی را مد نظر دارد، مردم چنین دولتی را تحمل می کنند.

هابز میان ((حکومت تأسیسی))<sup>۵۹</sup> و ((حکومت اکتسابی))<sup>۶۰</sup> فرق می گذارد:

در حکومت تأسیسی گروهی از انسانها از ترس یکدیگر خود را به تبعیت حاکم برگزیده بر می آورند و در حکومت اکتسابی آنان به تبعیت کسی درمی آیند که از او بیمناکند. با این ترتیب، از نظر هابز ترس عمومی بنیانگذار حکومت است.<sup>۶۱</sup>

## دو: نظر جان لاک

جان لاک در رساله دوم در باب حکومت مدنی<sup>۶۲</sup> بر عکس هابز، معتقد به حس انصاف فطری و وضع طبیعی انسانها مبتنی بر ((قانون اخلاق طبیعی))<sup>۶۳</sup> بوده است. بر این اساس، انسانها طبیعتاً آزادند و نه بی بندوبار. این وضع طبیعی دارای قانون طبیعی است که همگان را ملزم می گرداند و

58. Leviatan.

59. Gouvernement par institution.

60. Gouvernement par acquisition.

۶۱. فردریک کاپلستون: تاریخ فلسفه. جلد ۵، فیلسوفان انگلیسی - ترجمه امیرجلال الدین اعلم، سروش

۱۳۷۵، صفحات ۵۳ به بعد

62. Gouvernement civil.

63. Naturel moral law.



عقل که همان قانون طبیعی است به همگان می‌آموزد که چون برابر و مستقل‌اند، هیچ‌کس نباید گزندگی به سلامت، جان و مال دیگری بزند. اگر چه انسانها بالطبع اختیاردار مشترکی ندارند، اما طبیعتاً به یکدیگر نیازمندند و به‌درون جامعه سوق داده می‌شوند. این جامعه ابتدا از خانواده شروع می‌شود و سپس جامعه مدنی و سیاسی تشکیل می‌گردد. هرچند که افراد اخلاقاً مقیدند که به حقوق دیگران احترام بگذارند، اما عملاً و واقعاً چنین احترامی کاملاً صورت نمی‌پذیرد. از این‌رو به مصلحت انسانها است که برای حفظ مؤثرتر حقوق و آزادیهایشان ((جامعه‌سازمان یافته))<sup>۶۴</sup> تشکیل دهند که همان جامعه مدنی یا سیاسی است. بنابراین، تنها وقتی جامعه مدنی به‌وجود می‌آید که عده‌ای از آدمیان در یک اجتماع گردآیند و هریک از آنها از آن قسمت از حق خود که مربوط به اجرای قانون طبیعت اجتماعی است، در گذرد و آنرا بر عهده‌عموم بگذارد.<sup>۶۵</sup>

#### سه: نظر ژان ژاک روسو

روسو در کتاب قرارداد اجتماعی چنین عنوان می‌کند که انسان آزاد زاده شده است؛ اما در روابط خود با دیگران همواره ((در بند)) است. آزادی ناشی از خصلت فردی و در بند بودن ناشی از خصلت اجتماعی انسان می‌باشد. در روابط اجتماعی، هر شخص خود را خواهی دیگران می‌پندارد که نتیجه آن تعرض به آزادی یکدیگر است. به همین جهت، در روابط اجتناب‌ناپذیر انسانی نظم اجتماعی<sup>۶۶</sup> ضرورت پیدا می‌کند. این نظم ضروری وقتی موجه خواهد بود که مبتنی بر توافق و قرارداد باشد. عصاره میثاق یا قرارداد اجتماعی آن است که همه افراد، شخص و همه نیروی خود را بالاشتراک تحت هدایت و اراده کلی می‌گذارند و در پیکر اجتماعی که

64. Société organisée.

۶۵. و. ت. جونز: خداوندان اندیشه سیاسی - ترجمه علی رامین - جلد ۲، قسمت اول، امیرکبیر ۱۳۶۸.

صفحات ۲۱۲ به بعد.

66. Ordre social.

تشکیل می‌شود، هر عضو جزء تجزیه ناپذیری از کل را دریافت می‌کند. این اتحاد و اجتماع یک هیأت ائتلافی و یک شخصیت حقوقی را پدیدار می‌سازد که در حالت انفعالی نام ((کشور))<sup>۶۷</sup> و در حالت فعال نام ((حاکم))<sup>۶۸</sup> به خود می‌گیرد. این اجتماع متحد همان ((ملت))<sup>۶۹</sup> است که فرد فرد اعضای آن، به اعتبار این که در قدرت حاکمه شریکند ((شهروند))<sup>۷۰</sup> و به اعتبار این که مطیع قوانین کشورند ((تابع))<sup>۷۱</sup> به شمار می‌روند. به عقیده روسو، حکومت صرفاً یک قدرت اجرایی است و در اعمال قدرت تابع مجمع حاکم یا هیأت اجتماعیه است. در قرارداد اجتماعی روسو، انتقال انسان از حالت طبیعی به حالت مدنی تغییر قابل توجهی صورت می‌گیرد؛ بدین معنی که در جامعه مدنی عنوان ((عدالت)) جانشین ((غریزه)) می‌شود و ((آزادی طبیعی)) جای خود را به ((آزادی مدنی و سیاسی)) می‌دهد. آزادی طبیعی در روابط غیرسازمان یافته افراد به خاطر ناتوانی و ضعف فردی محدود می‌شود، در حالی که آزادی مدنی و سیاسی را اراده کلی محدود می‌کند که خود ناشی از اراده حقیقی اعضای جامعه است. روسو نتیجه می‌گیرد، آزادی که انسان در جامعه به دست می‌آورد بسیار والاتر از آزادی است که در حالت طبیعی از آن برخوردار خواهد بود. در چنین جامعه مدنی است که افراد، ضمن مشارکت در اداره امور در یک نظام منطقی اجتماعی از آزادیهای متنوع فردی و اجتماعی برخوردار خواهند شد<sup>۷۲</sup>

67. Etat.

68. Souverain.

69. Peuple.

70. Citoyen.

71. Sujet

۷۲. فردریک کاپلستون: تاریخ فلسفه، جلد ششم، از ولف تا کانت - ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر

ج: نظریه نهادی

موریس هوریو<sup>۷۳</sup> یکی دیگر از استادان برجسته حقوق اساسی فرانسه، با ارائه نظریه نهادی (یا تأسیسی)<sup>۷۴</sup> خود در نوشته‌های متعدد، با نمایان ساختن وصف تاریخی پدیده دولت، اندیشه ((فشار))<sup>۷۵</sup> و ((رضایت))<sup>۷۶</sup> را مورد تأکید قرار داده است.

از نظر موریس هوریو، دولت همیشه وجود نداشته است؛ بلکه این پدیده جریان دو فرآیند تاریخی، طی دو مرحله است:

مرحله اول: در آغاز، در هر گروه اجتماعی، همواره پدیده زور از ناحیه کسانی که قدرت را در اختیار دارند، وجود دارد. اما، به تدریج آنها متوجه نقش سازنده خود می‌شوند و نسبت به آن اطمینان خاطر پیدا می‌کنند و بر این اساس، ضمن حفظ قدرت، برای اعمال آن هدفی عالی قائل می‌شوند. بدین ترتیب است که دولت تشکیل می‌شود.

مرحله دوم: در این مرحله، این اداره شوندگان هستند که به نقش اساسی اداره کنندگان و ضرورت سازماندهی ساختار اجتماعی پی می‌برند. خلاصه اینکه با رضایت جانبدارانه نسبت به اندیشه اداره کنندگان، به ایجاد دولت مشروعیت می‌بخشند.

این فعل و انفعال دو مرحله‌ای (تأسیس به وسیله اداره کنندگان و پذیرش توسط اداره شوندگان) منطقی‌مبین پدیده دولت و ایجاد ساختار اجتماعی است.

هرچند که بر تحلیل منطقی موریس هوریو ایراد وارد ساخته و آنرا تصنعی و ساختگی می‌دانند، اما اوصاف ذیل در نظریه مذکور جالب توجه به نظر می‌رسد:

۱- دولت پدیده‌ای تاریخی است.

73. Maurice Hauriou.

74. Théorie de l'institution (ou fondation)

75. Contrainte

76. Consentement.

۲- آمیزه فشار و اعتقاد عمومی به منشا قدرت سیاسی و وصف اجتناب ناپذیری رضایت بر اعمال قدرت می تواند مبین مشروعیت آن باشد.

۳- بالاخره و خصوصاً وصف ارادی دولت، از آن جهت که نهادی مدنی است، نه طبیعی، به عنوان یک تأسیس حقوقی دولت را به صورت یک شخص حقوقی متظاهر می سازد.

### بند سوم - مفهوم اصلی حقوق اساسی

حقوق اساسی در معنای اصلی عبارت از سازماندهی و ایجاد همزیستی مسالمت آمیز بین عوامل قدرت و آزادی در هر جامعه سیاسی است. در جوهره قدرت استیلا و در جوهره آزادی رهایی است. قدرت و آزادی همواره قرین و همراه افراد انسانی هستند. ریوارول<sup>۷۷</sup> اندیشمند قرن ۱۸ که قدرت را عامل نظم و آزادی را عامل پیشرفت جوامع می داند در روابط نظم و آزادی می گوید که: ((درحالی که نظم به تنهایی میل به استبداد دارد آزادی به تنهایی به هرج و مرج و آنارشی کشیده می شود)). انسانهای خسته از استبداد فریاد آزادی و افراد گرفتار هرج و مرج فریاد نظم سر می دهند. او می گوید: ((موجود انسانی به منزله اقیانوس متلاطم و در جذر و مدی است که بین دو ساحل در نوسان می باشد و در هر رفت و برگشت از یک طرف دور و به طرف دیگر نزدیک می شود)).<sup>۷۸</sup> بدین ترتیب، می توان گفت که ملازمه قدرت و آزادی نیازمند نظم است که قانون اساسی آنرا تأمین می کند.

### اول - ملازمه قدرت و آزادی

«قدرت» و «آزادی» عناصر در ستیزی هستند که حقوق اساسی نقش میانجی و متارکه دهندگی را در این میان بر عهده دارد. یکی از استعدادهای اصلی انسان تقابل و ناسازگاری است که در منطق حقوق ، رفع ناسازگاری و تنظیم مقابل وافی به مقصود می باشد.

77. Rivarol

78. Jean Gicquel : Droit constitutionnel et institutions politiques, p 18.

الف - خصیصه‌های فردی و اجتماعی انسان

به نظر استاد موریس هوریو و پیروان وی<sup>۷۹</sup> حقوق اساسی مجموعه‌ای است که موضوع خصیصه‌های متناقض فردی و جمعی انسانها و جبران تناقض‌ها را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

افراد انسانی، از یک سو ناگزیر از زندگی در جامعه و گرفتار و در گیر در روابط اجتماعی هستند. مندرجات تاریخ و ماقبل تاریخ مؤید این نظر می‌باشد، همچنانکه سنگ نبشته‌های قدیم و جدید نیز حکایت از اجتماعی بودن انسان دارد و در این اجتماعی بودن است که انسان خود را در مقابل سایر هموعان نیازمند امنیت و آسایش می‌بیند. اما از سوی دیگر، سرنوشت و تقدیر افراد جنبه فردی دارد. فی المثل اینکه، مرگ تک تک افراد مؤید فردی بودن این سرنوشت و تقدیر می‌باشد. شخصیت فردی انسان نیز ایجاب می‌کند که افراد، هر چند که در جامعه زندگی می‌کنند، علاقمند و در پی حفظ هویت شخصی خویش می‌باشند. با آنکه افراد انسانی در سیل خروشان و اقیانوس بیکران جماعت ناپدید می‌شوند، هیچگاه حقوق و تکالیف و علایق و مسئولیت‌های آنها از اعتبار نمی‌افتد.

مسئولیت‌های متعدد وجدانی و اخلاقی، اجتماعی و قانونی و دینی و اخروی<sup>۸۰</sup> افراد همگی عطف توجه به شخصیت مستقل افراد دارد.

بنابراین خصایص می‌توان گفت که افراد انسانی حق و تکلیف تعیین سرنوشت فردی خویش را دارند و در عین حال، ابتکار عمل فردی آنها در حدود مقتضیات و مقدورات جامعه می‌باشد.

۷۹. همان مأخذ. همان صفحه

۸۰. توجه به آزادی اراده در قرآن مجید فراوان مشاهده می‌شود، از جمله آیه شریفه ۱۵ سوره جاثیه که می‌فرماید: من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیهاتم الی ربکم ترجعون.

**ب - سازش بین فرد و جامعه**

امکان تعیین سرنوشت از سوی افراد وقتی ممکن است که اولاً، برای هرکس سلسله آزادی‌هایی را قائل باشیم تا بدانوسیله قادر باشد شخصیت فردی خویش را رشد و توسعه دهد؛ ثانیاً، همه از امکانات مساوی برخوردار باشند تا بتوانند آزادی‌های لازم را به کار گیرند و بالاخره، امکان دسترسی به اعمال قدرت برای همه وجود داشته باشد تا بتوانند آزادی خود را تضمین نمایند. با این ترتیب است که مسائل اصلی، همچون سازش بین فرد و جمع و آزادی و قدرت، مطرح می‌شود. این موضوعی است که ما را به حقوق اساسی رهنمون می‌سازد، که در آن جامعه سازماندهی و روابط بین جامعه و فرد تعیین می‌شود.

البته، این موضوع فقط خاص حقوق اساسی نیست؛ بلکه در تمام قواعد حقوقی که یک طرف آن جامعه می‌باشد چنین خاصیتی وجود دارد. اما در اینجا مطلب با وسعت بیشتری دنبال می‌شود؛ زیرا موضوع اصلی عبارت از تنظیم امور در کلیت جامعه سیاسی از یک سو و تنظیم امور فرد و جامعه در اندرون جامعه سیاسی در مورد دیگر است. در حقوق اساسی صحبت اصلی و مهم در تعیین قلمرو دولت و حدود و ثغور اعمال قدرت در مقابل تضمین استقلال و آزادی افراد می‌باشد.

**دوم - انتظام عناصر قدرت و آزادی**

حقوق اساسی را از زمان بروز و ظهور ((آزادی)) در هر جامعه می‌توان قابل طرح دانست. اما بین این دو مفهوم (حقوق اساسی و آزادی) مطابقت کامل وجود ندارد؛ بدین معنی که حقوق اساسی، ضمن بیان آزادی، به تلفیق شایسته «قدرت» و «آزادی» می‌پردازد.

**الف - حقوق اساسی در مقام بیان آزادی**

اصطلاح حقوق اساسی در واپسین سالهای قرن هیجدهم میلادی (۱۷۹۸) در اروپا به کار گرفته شد. اما موضوعیت یافتن آن را می‌توانیم همزمان با انقلاب آمریکا (۱۷۷۶) و فرانسه (۱۷۸۹) بدانیم. با استقرار قانون اساسی، رژیم‌های میانه‌رو و متعادل با حضور مردم در صحنه سیاسی پای گرفت

و در آن، قدرت و آزادی به طور متقابل محدود گردید. اصطلاح سلطنت مشروطه، خصوصاً در مقابل سلطنت مطلقه قرار گرفت و قدرت پادشاه، در مقابل آزادیهای فردی مردم و مشارکت آنان در امور حکومتی از طریق مجلس نمایندگان، محدود گردید.

آغاز قرن بیستم و سپس فاصله بین دو جنگ جهانی، جهش دیگری در حقوق اساسی پدیدار گردید و نهضت‌های آزادیخواهانه در کشورهای اروپا شرقی و برخی از کشورهای خاورمیانه منجر به استقرار مشروطیت و جمهوری شد.

جنبش قانون اساسی و طرح حقوق اساسی، به عنوان یک ارزش، جوامع سیاسی قرون اخیر را دستخوش تحول فکری نمود و آزادیخواهان و فلاسفه از آن طرفداری کردند و به آن دل بستند. البته از سوی دیگر، هواداران رژیم‌های سابق از مخالفت با آن فروگذار نکردند.

با این توصیف که قدرت زمامداری ریشه کهن دارد، ظهور آزادی به سبک جدید در مقابل آن سنت کهن و همزمانی آن با جنبش‌های قانون اساسی، این امر را تداعی می‌کند که ((حقوق اساسی)) اصطلاحی است که در آن از ((آزادی)) ها بحث و گفتگو می‌شود.

#### ب - حقوق اساسی در مقام تلفیق و آشتی قدرت و آزادی

بدون آنکه یکی دیگری را نفی کند، ((آزادی)) و ((قدرت)) با یکدیگر تقابل منطقی دارند. آزادی، به افراد مقاومت می‌بخشد و قدرت، آنان را به اطاعت وای دارد.

حقوق اساسی بهترین همراهی و میانجیگری را برای هماهنگی و تعادل بین دو مفهوم ((قدرت)) و ((آزادی)) می‌نماید. در این خصوص می‌توان گفت که: قدرت از طبیعت انسان نشأت می‌گیرد و آزادی زائیده عقل و منطق انسانی است، و به قول پروردن<sup>۱</sup>: «قدرت و آزادی زوج جدا ناشدنی

می‌باشند که کمال مطلوب یک جامعه را تأمین می‌نمایند. آزادی بدون قدرت منجر به فساد می‌شود و قدرت بدون آزادی منجر به انحطاط می‌گردد».<sup>۸۲</sup>  
حقوق اساسی، در تعدیل و تلفیق ((قدرت)) و ((آزادی)) در مقابل این دو فساد و انحطاط نگران کننده، از طریق حاکمیت قانون اساسی، نقش مؤثر و بازدارنده دارد.

البته، هم‌آهنگی مطلوب و منظمی که بین قدرت و آزادی به وجود می‌آید همیشه امر ثابتی نیست؛ بلکه در مواقع بحران<sup>۸۳</sup> و در حالت جنگ و شرایط اضطراری نظیر آن، امتیاز بیشتری به افزایش قدرت در مقابل کاهش آزادیها، داده می‌شود تا، پس از رفع بحران و شرایط اضطراری، بتوان آزادی را بهتر تأمین نمود. حقوق اساسی در مقام تعدیل عناصر قدرت و آزادی از این انعطاف نیز برخوردار است.

### سوم: قانون اساسی

ویکتور هوگو می‌گوید: ((قوانین اساسی برای اینکه مورد تجاوز قرار گیرند، به وجود آمده‌اند، زیرا فریاد نمی‌زنند))<sup>۸۴</sup>. این طنز سیاسی مبین یک حقیقت و یک واقعیت است:

۱- حقیقت این است که قانون اساسی انتظام‌بخش کلیه امور و شؤون هر کشور و تعیین‌کننده روابط متعادل زمامداران و فرمانبرداران یک جامعه سیاسی است. التزام عملی بر اجرای این قانون مهم‌ابواب و منافذ استبداد را مسدود، آزادی و حرمت افراد را تضمین و موجبات تلاش برای نیل به عدالت سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌نماید.

۲- واقعیت این است که علیرغم وجود قانون اساسی در اکثر کشورهای دنیا کمتر کشوری است که در آن بتوان داعیه احترام کامل عملی نسبت به

82. Jean Gicquel : Droit constitutionnel et institutions politiques, p 21 -.

۸۳. به موجب ماده ۱۶ قانون اساسی فرانسه، وقتی که نهادهای جمهوری استقلال کشور و وحدت و تمامیت ارضی و ایفای وظایف بین‌المللی وخیم و در خطر باشد و فوریت اقتضا کند، رئیس‌جمهور پس از مشورت نخست وزیر و روسای مجلسین و شورای قانون اساسی رأساً اتخاذ تصمیم می‌نماید و خیرآن را به اطلاع عموم می‌رساند.

84. Jean Gicquel, op-cit, p 210.



مندرجات آن قانون را داشت. زیرا، در آنجا که یک طرف قانون، یعنی دولت فرمانروا و زمامدار نیرومند، با تمام اقتدار خود سرفرازی می‌کند و عرصه را برای طرف دیگر یعنی افراد مردم تنگ می‌نماید، جایی برای برخورداری از آزادیها و ابراز وجود باقی نمی‌ماند.

در اکثر قوانین اساسی مدرن دنیا، سه نکته اصلی مورد پذیرش است:<sup>۸۵</sup> نکته اول، در باره ((اصل حاکمیت مردم)) از طریق انتخابات عمومی است. این اصل بیان کننده حقوق فردی و نیاز اجتماعی است: زیرا، از یک سو، امکان مشارکت افراد در تعیین سرنوشت سیاسی خود، عقلانی و منطقی به نظر می‌رسد و از سوی دیگر، استقرار قدرت حاکمیت، تحت نظارت سازمان یافته و مستمر ملت به طور جمعی، موجب آن می‌شود که عوامل تهدید و ارباب مردم حذف و طرد گردد.

نکته دوم، درباره ((تبعیت تصمیمات سیاسی از قوانین ثابت و مشخص)) و اشرف جامعه از طریق بحث و انتقاد نسبت به این تصمیمات است. حقانیت مردم فی حد ذاته یک اصل مسلم به شمار می‌رود و جایز الخطا بودن سیاستمداران و ابواب جمعی حکومت نقطه مقابل آن تصور می‌شود. بدین خاطر است که اعمال حکومتی مرتباً باید زیر دید دقیق مردم و نمایندگان آنها در پارلمان قرار گیرد.

نکته سوم، ((اصول مربوط به اعلامیه‌های حقوق بشر و حقوق آزادیهای اساسی مردم)) است. در اینجا، نه تنها در مورد ساختار سیاسی قدرت عمومی بحث می‌شود؛ بلکه قلمرو وظایف و محدودیتهای لازم مربوط به اعمال و روابط دولتمردان با افراد و گروه‌های اجتماعی مشخص می‌گردد. نکته قابل توجه این است که اندیشه حقوق بشر و حقوق ملت دارای ارزش بین‌المللی است؛ زیرا، نه تنها این موضوع در اعلامیه‌های حقوق بشر بین‌المللی و منطقه‌ای مندرج است، بلکه تشابه الفاظ، عبارات

وقواعد آن در قوانین اساسی کشورهای مختلف، نشان‌دهنده این تفاهم عمیق جهانی است.

به هر حال، موضوع محدودیت زمامداران از یک سو و شناسایی وسیع حقوق مردم از سوی دیگر، مطلب اصلی در قوانین اساسی است. بدین خاطر است که اکثر زمامداران کشورها، بخصوص فرمانروایان مستبد و نیز بعضی از انقلابیون که آزادی عمل را در اجرای برنامه‌های خود لازم می‌دانند، با قانون اساسی الفتی ندارند. لذا، به محض آنکه فرصت یابند قدرت خود را توسعه می‌دهند. بدیهی است که این توسعه طلبی‌ها موجب تضعیف قانون اساسی می‌شود و زمینه را برای پایمال کردن حقوق مردم و کوتاه کردن دست آنان در نظارت بر زمامداری فراهم می‌نماید.

در این روند خطیر، مسأله تفوق و برتری قانون اساسی و تأثیر ناپذیری آن از دخالت و تصرف هیأت حاکمه موضوعی مهم تلقی می‌گردد. برای تضمین این امر، دقت و مراقبت در اصل حاکمیت مردم و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت سیاسی خویش لازم و ضروری به نظر می‌رسد. اشراف مستمر جامعه در حفظ و نگهداری قدرت قانون اساسی امری تضمین کننده تلقی می‌گردد. تدوین و بازنگری قانون اساسی امری است که فقط از طریق حضور فعال و عملی مردم مشروعیت خواهد داشت.

قانون اساسی، به عنوان رویه سیاسی و سند حقوقی، متضمن مفاهیم و موضوعاتی است که آن را از قوانین عادی متمایز می‌سازد. این قانون، اولاً، ریشه در ابعاد و زوایای مختلف دارد و قلمرو اجرای آن به وسعت یک جامعه سیاسی و نسبت به تمام امور آن است و ثانیاً، مجموعه قواعدی است که ناظر بر روبرو فرمانروایان و فرمانبرداران و تنظیم کننده قدرت نابرابر آنان می‌باشد. این ویژگی موضوع تدوین و بازنگری قانون اساسی را از سایر قواعد و قوانین متمایز می‌سازد.

### نتیجه گیری

جامعه سیاسی پدیده‌ای است که در آن، قدرت جمعی و آزادی فردی همواره در تقابل و تنازعند؛ در حالی که وجود همزمان و اجتناب ناپذیر این دو عنصر اصیل اقتضا می‌کند که نوعی تعامل منطقی و خردمندانه بین آنها برقرار

باشد تا صلح و دوستی و عدالت را، به عنوان کمال مطلوب جامعه انسانی، به ارمغان بیاورد.

هدف حقوق عدالت و وظیفه آرمانی حکومت انتظام امور برای نیل به آن می‌باشد. حقوق، با مدنظر قراردادن عدالت، ناظر بر روابط گوناگون افراد و جوامع است و سیاست ارائه کننده اعمال قدرت در جامعه سیاسی است. حقوق اساسی، در عین آنکه درباره روابط میان حکومت و افراد بحث می‌کند، قدرت حکومت و مهار آنرا در یک رابطه متعادل حقوقی مدنظر قرار می‌دهد و این رشته از حقوق را از سایر رشته‌ها به نحو خاصی متمایز می‌سازد؛ زیرا، حقوق اساسی ناظر بر روابط غامض و پیچیده‌ای است که در آن، حکومت، با قدرت کبریائی خود، در مقابل افراد خرد و کم توان قرار می‌گیرد و فضایی از فرمان و اطاعت را متبادر به ذهن می‌سازد.

به هر حال، موضوعیت یافتن حقوق اساسی، در هر جامعه سیاسی، موکول به آن است که حکومت از موضع استکباری خود فرود آید و امانت قدرت را، صرفاً به قصد خدمت عمومی، به کار بر دو همواره نسبت به قواعد حقوقی ناظر بر زمامداری خاضعانه تمکین کند.

با این ترتیب، در یک فضای مطلوب، می‌توان حقوق اساسی را عبارت از مجموعه موازینی دانست که بر اساس آن، قدرت زمامداری ((تنظیم)) و حقوق و آزادیهای اساسی مردم تضمین می‌شود.

این فضای مطلوب سیاسی وقتی میسر می‌شود که مردم رأساً قائم بر مقدرات اجتماعی خویش باشند و حکومت مبعوث آنان وظیفه زمامداری را بر عهده داشته باشد. با این ترتیب، می‌توان حقوق اساسی را خاص جوامع جمهوری و مردمسالار دانست؛ در غیر این صورت، بحث مربوط به آن در فضای آموزشی محبوس خواهد ماند و قانون اساسی، به صورت عباراتی بی اعتبار، بر صفحات بی جان نقش خواهد بست.

البته، به جمهوری و دموکراسی، صرفاً به عنوان یک نظام سیاسی نباید نگریست؛ بلکه، این امر قبل از آنکه به صورت نهادی و رسمی درآید، باید، در تطور زمان، همراه با رشد فکری و در پی انقلابات و تجربیات سیاسی، در اذهان طبقات مختلف جای گیرد، به ترتیبی که روحیه جمهوری خواهی

نشریه حقوق اساسی ، سال اول - شماره اول - پائیز ۱۳۸۲ (۲۰۰)

و نفی استبداد در مردم پدید آید و توقع دموکراسی ملکه اذهان جامعه شود. از طرف دیگر، نقش فرهنگی اندیشمندان و رهبران فکری را در ارتقاء رشد سیاسی و القاء فضایل دموکراسی و مردمسالاری نمی‌توان نادیده گرفت. از برکت وجود مجموعه این تلاشها و تکاپوها است که می‌توان، با تانی، شاهد افتتاح ابواب آزادی و انسداد مجاری استبداد بود.<sup>۸۶</sup>





پروفیسر شہباز گل شاہ  
پرتال جامع علوم انسانی  
مطالعات فرہنگی